



سال نهم / تابستان ۱۳۹۹

چارچوبی برای پژوهش پیرامون کودکان و رسانه های نوین

• فاطمه نوری راد^۱

DOR: [20.1001.1.38552322.1399.9.35.5.1](https://doi.org/10.1001.1.38552322.1399.9.35.5.1)

چکیده

رسانه‌های شدن بیش از پیش فرهنگ کودکی ضرورت توجه جدی به پژوهش در این حوزه را می‌طلبد. مطالعه نسبت بین کودک و رسانه موضوعی بین رشته‌ای است که باید مقولات بسیاری را مدنظر قرار دهد. در این مقاله با رویکرد توصیفی تحلیلی به معرفی رویکردهای مختلف برای مطالعه کودک و رسانه و ارزیابی آنان می‌پردازد. رویکرد پژوهش بر روی محیط رسانه‌های کودکان می‌تواند کودک‌محور و یا رسانه‌محور باشد یعنی در یکی کودک موضوع اصلی و رسانه زمینه بررسی است و در دیگری برعکس. البته در نهایت همین بافت‌های کودکی هستند که معانی را شکل می‌دهند. آن دسته از کاربردها و تأثیرات رسانه نیز به نوبه خود به تجربیات کودکی شکل می‌بخشند. برای بهره بردن از مزایای هر دو رویکرد می‌توان به نظریات مرتبط با مدرنیته متأخر به عنوان ابزاری برای استحکام بخشیدن به رویکردهای کودک‌محور و رسانه‌محور توجه کرد. این نگاه موجب می‌شود بتوانیم از مزایای هر دو رویکرد بهره‌مند شویم و در عین حال بر محدودیت‌های هر یک فائق آییم، آنهم نه تنها از طریق فهم اینکه هر کدام از این دو رویکرد چگونه بخش مهمی از بافت دیگری را تشکیل می‌دهد بلکه از طریق فهم فرایندهای عام تغییرات اجتماعی که هم محیط رسانه‌ها و هم محیط کودکان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: رویکرد کودک محور، رویکرد رسانه محور، مدرنیته متأخر، نظریه نسلی، محیط رسانه ای

مقدمه و طرح مسئله

کودکان و نوجوانان به‌طور سمبلیک به آینده مرتبط‌اند؛ آن‌ها آینده را نمایندگی می‌کنند (استفن^۱، ۱۹۹۴). جوامع نیز تمایل دارند به کودکان در نسبت با آینده فکر کنند؛ هم آینده خودشان و هم آینده اجتماع گسترده‌تر. توجه به کودکان و نوجوانان و شنیدن صدای آن‌ها مهم‌ترین و ضروری‌ترین گام برای توسعه است. در حقیقت ثروت یک ملت و نیز کیفیت زندگی جوامع در چند دهه آینده به میزان سرمایه‌گذاری و نوع تربیت فرزندان آن جامعه بستگی دارد. بله کودکان امروز، آینده و فردای جامعه هستند. گرچه حقیقت این امر بر کسی پوشیده نیست لکن بایستی توجه داشت این نسل آینده، امروزه با پدیده‌ای دوجوهی روبروست که پیش‌ازین، در کودکی بیشتر ما به این وسعت وجود نداشته است: «اینترنت و فضای مجازی». آنچه اغلب کودکان امروزی تجربه می‌کنند، متفاوت با بستر و شرایط کودکی است که ما تجربه کرده‌ایم تا حدی که استفاده کودکان و نوجوانان از رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی موجب شده به تدریج و مستمر، کودکی معنا و واقعیت جدید خود را بر ما تحمیل کند.

کودکان امروز، کودکی متفاوتی دارند. رشد و توسعه بازار مصرف کودکی، رسانه‌ای شدن و دیجیتالی شدن فزاینده فرهنگ، دموکراتیک شدن روابط نسلی در متن روابط خانوادگی و رسوخ بیشتر زبان و فرهنگ کودکی در گفتمان‌های روزمره، تنها جلوه‌هایی محدود از تأثیر کودکی جدید یا دیجیتالی بر فرهنگ ارتباطی است. غوطه‌ور شدن در فرهنگ غنی تکنولوژی، مهارت‌ها و علایق نوجوانان امروزی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. این نوجوانان به گونه متفاوتی فکر و اطلاعات را پردازش می‌کنند، تجربیات فعالانه‌ای دارند و با تکیه بر تکنولوژی اطلاعات، برای جستجوی اطلاعات با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند. آن‌ها به کسب مهارت‌های لازم جهت تولید نمایش‌های چندرسانه‌ای مشتاق هستند و می‌خواهند تولیدکننده چندرسانه‌ای هم باشند نه صرفاً مصرف‌کننده آن. اینترنت نسلی از کودکان و نوجوانان پرورش داده است که دانش و مهارت‌های پیچیده‌ای در زمینه فناوری اطلاعات دارند و این مهارت‌ها، ارزش‌هایی را در آن‌ها برمی‌انگیزد که یادگیری از طریق ایجاد تجربه فرهنگی در فضای دیجیتال را تشویق می‌کنند و ترجیحات اجتماعی خاص خود را دارند.

برای مطالعه نسبت بین کودک و رسانه و تغییرات ایجاد شده در محیط کودکی نظریات متفاوتی می‌توانند مبین باشند. از آنجاکه مطالعات کودکی و رسانه صبغه چندانی در کشور ما

1 Stephens

ندارد. دسترسی به منابع مطالعاتی و دسته‌بندی‌های آن از محدودیت‌ها و مشکلات بیشتر این پژوهش‌هاست، فلذا قصد ما در این مقاله این است که رویکردهای مختلف به مطالعه کودک و رسانه‌های نوین را معرفی و نقد و ارزیابی نماییم تا مسیر برای پژوهشگران کودک و رسانه هموارتر شود. سؤال اصلی پژوهش این است که نسبت علوم ارتباطات و کودک به لحاظ نظری چیست؟ و چه رویکردهای نظری می‌تواند به‌عنوان چارچوبی برای مسئله کودک و رسانه‌های نوین به کار روند؟ برای پاسخ به این سؤالات در این مقاله از روش توصیفی تحلیلی استفاده شده است.

تاریخچه شکل‌گیری مطالعات کودک

کودکی را (در مفهوم مدرن آن) می‌توان برساختی از حسرت‌ها و ناکامی‌های پدید آمده از دل جامعه بازاری قرن بیستم دانست. در سال‌های ابتدایی سده پیشین والدین هرچه بیشتر تلقی پیشین از کودکان به‌عنوان نیروی کار و یا وارث مال و اموال را کنار می‌گذاشتند و به آنان به‌عنوان ضامنان زندگی شخصی و حتی مأمّن سادگی می‌نگریستند و برای همین سعی می‌کردند تا کودکان را از بازار و تمام حواشی مربوط به آن دور نگه دارند. (باکینگهام، ۲۰۱۰: ۱۸) تقریباً تمام جوامع همپای رشد کودک تغییرات ملایم و یا درجه‌بندی‌شده‌ای از کنترل کامل تا دادن آزادی عمل را پشت سر می‌گذارند اما ماهیت این ترقی به انحای مختلف توسط جامعه برساخته می‌شود. در هرکدام از این حالت‌ها مفاهیم کودک، بلوغ و «انتقال به بزرگسالی» پیوندی جدایی‌ناپذیر دارند. روایت غالب از کودکی، و به تبع آن، روابط میان والدین و فرزندان در مورد تعادل میان وابستگی و استقلال است. این تعادل بسته به مراحل مختلف رشد (با بزرگ‌تر شدن کودک) بسته به جوامع مختلف (بسته به خانواده و عرصه‌های مختلف زیست جهان) و بسته به فرهنگ (چون دریافت‌ها از بلوغ را نمی‌توان از مقتضیات تاریخی و فرهنگی موجود در جمعیت بزرگسال جدا کرد) متغیر است. این تعادل همچنین به لحاظ تاریخی نیز متغیر است. همان‌طور که گادین^۱ می‌نویسد «مهم‌ترین خصیصه تربیت کودکان معاصر کاهش همیشگی تسلط و مسئولیت والدین است.» (گادین، ۱۹۸۷: ۲۵۳)

البته مفسران کودک عموماً بر سر این قضیه توافق دارند که جایگاه کودک در طی قرن بیستم و بیست و یکم تغییرات اساسی را پشت سر گذاشته است. مخصوصاً اینکه در دهه‌های

1 Gadlin

اخیر شاهد افزایش تناقض‌ها در تلقی غربی از مفاهیم کودکی و بلوغ بوده‌ایم. به بیان ساده، به نظر می‌رسد در زمینه‌های فرهنگی و روانی کودکان رشد سریع‌تری دارند اما در زمینه اقتصاد و آموزش کودکان دیرتر از قبل به بلوغ دست می‌یابند.

در مجموع، در قرن بیستم شاهد این جریان‌های مرتبط با هم هستیم: ۱- گذار از کودکان دارای نقش اقتصادی فعال به کودکانی که نقش مصرف‌کننده را ایفا می‌کنند و والدین باید برای آن‌ها هزینه کنند.

۲- گسترش آموزش رسمی که خود را در افزایش سن قانونی بیرون آمدن از مدرسه همراه با افزایش شدید در میزان ورود افراد به مقاطع تحصیلی بالاتر نشان می‌دهد. (لیونگ استون، ۲۰۰۲: ۷۸)

در دوران مدرن محدوده تجربیاتی که کودکان و نوجوانان از طریق رسانه‌ها با آن روبه‌رو می‌شدند، به‌طور ثابتی گسترده‌تر می‌شد. بسیاری والدین هم چنان که دغدغه مصارف فرهنگی فرزندان را داشتند، یا خود را به سرگرم کردن آن‌ها ملزم می‌کردند یا در مورد اینکه نتوانسته‌اند به فرزندان نشان برسند، واقعاً احساس گناه می‌کردند (استیرنس، ۱۳۸۸: ۱۸۸). بنابراین مصرف‌گرایی، حتی در فقیرترین اقشار جامعه صنعتی، پیوسته پیشرفت می‌کرد. خواستن و داشتن اشیاء بخش محوری زندگی کودک شد. در واقع، جنبه‌های بسیار مصرف‌گرایی با موسیقی، لباس‌ها و سایر چیزهایی که تاندازه‌ای به دلیل عدم تأیید والدین اهمیت پیدا می‌کرد، دنیای ویژه‌ای برای کودکان ساخت.

مطالعات کودکان در قرن بیستم اغلب در سیطره سنت روانشناسی رشدی بوده است که در آن «کودکی تمرینی برای رسیدن به جایگاه بزرگسالی دیده می‌شود و مسیر آن را می‌توان براساس سن، رشد جسمانی و توانایی شناختی ترسیم کرد». تغییر در این نگاه و اختیار کردن پارادایم‌های جایگزین در مطالعه کودکان تقریباً یک قرن به دراز کشید و نخستین بار با استقرار رشته‌ی دانشگاهی مطالعه کودکان در امریکا و سپس مطالعات کودکی (عموماً در اروپا) در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ همراه بود. (ذکایی، ۱۳۹۵: ۱۹ و ۲۰) بیشتر مطالعات اولیه جامعه‌شناختی در خصوص جامعه‌پذیری کودکان از نظریات مسلط در روانشناسی رشد در زمان انجام این مطالعات متأثر بوده‌اند. نظریاتی که اغلب مورد استفاده جامعه‌شناسان قرار می‌گیرند خصوصاً روایت‌های رفتارگرایانه، نقشی انفعالی را برای کودکان در نظر گرفته‌اند. در این نظریات رشد مفهومی یک‌طرفه است و کودک با تشویق‌های والدین شروع به شکل‌گیری می‌کند باوجوداین،

بسیاری از روانشناسان طرفدار روانشناسی رشد مایل اند کودک را بیشتر فعال در نظر بگیرند تا منفعل، موجودی که به منظور سازماندهی و ساختن تفسیرهایی از دنیا به مناسب سازی (پردازش) اطلاعات برگرفته از محیطش می پردازد. شاید بهترین نماینده دیدگاه سازه گرایانه ژان پیاژه روانشناس سویسی باشد. (کورساو، ۱۳۹۳: ۳۱)

اما اهم مباحث در مطالعات جدید اجتماعی درباره ی کودکی عبارت است از:

- کودکی یک مفهوم ساخت یافته اجتماعی است؛
- کودکی یک متغیر در تحلیل اجتماعی است که نمی توان آن را به کل از متغیرهای دیگر اجتماعی مثل جنسیت، طبقه و قومیت تفکیک کرد؛
- روابط اجتماعی و فرهنگی کودکان ارزش مطالعه ای مستقل از مسائل مرتبط با بزرگسالان را دارد؛
- کودکان در ساخت زندگی اجتماعی خود مشارکت فعالی دارند؛
- قوم نگاری روش سودمند و ویژه ای برای مطالعه ی کودکی است که اجازه می دهد صدای کودکان شنیده شود؛
- توسعه پارادیم جدیدی است که در بازسازی کودکی در جامعه سهم دارد. (پروت و جیمز^۱، ۱۹۹۰)

در دهه ی ۱۹۹۰ به طور گسترده ای پذیرفته شد که کودکی یک ساخت یافته ی اجتماعی است (زمینه بیش تر مورد توجه قرار گرفت) و کودکان فعالانی اجتماعی اند، نه موجوداتی ناقص که یاد می گیرند بزرگسال شوند. براساس این فرض جیمز و دیگران (۱۹۹۸) چهار حوزه متمایز مطالعه کودکی را تعریف کردند: ۱. کودکی به عنوان یک ساخت یافته ی اجتماعی؛ ۲. کودکی به عنوان یک قبیله؛ ۳. کودکی به عنوان موضوعی ارزشمند برای مطالعه ای مستقل از بزرگسالی؛ ۴. کودکی به عنوان یک اقلیت در معرض تبعیض یا به عنوان بخشی از یک ساختار اجتماعی گسترده تر.

مهم ترین نکته، برای رویکردهای معاصر درک این موضوع است که کودکی چیزی جهانی نیست، بلکه تا حدود زیادی محصول فرهنگ است و بنابراین در گستره زمان و مکان تغییر می کند. (جین کیلی، ۱۳۹۶: ۳۶-۳۷) بر این اساس، پژوهشگران مدل های خاص خود را از «کودک» و در واقع «کودکی» تولید می کنند. آگاهی به وجود روش های گوناگونی از کودک

بودن و انواع مختلفی از کودکی در توسعه رویکردهای معاصر به کودکی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

واقعیت تغییر یافته کودکی در ایران امروز، که بروز جدی‌تر آن را حداقل در بیست سال اخیر و به دنبال تغییرات جدی در ساختار و ارزش‌های خانواده، رشد فرهنگ‌های مصرفی و توسعه فرهنگ دیجیتال می‌توان جست‌وجو کرد، انعکاس متوازی در گفتمان‌های آکادمیک و علمی نداشته است. نگاه به کودکی در ایران همچنان کم‌تر بر مدار سنت‌های بین‌رشته‌ای و بین‌پارادایمی استوار است و مطالعات کودکی کمتر اسبابی برای نظریه‌پردازی، پژوهش و به دنبال آن سیاست‌گذاری و کاربرد عملی پژوهش‌ها فراهم کرده است. گفتمان‌های غیردانشگاهی از کودکی و نوجوانی (برای مثال در هنر، ادبیات، فیلم و سینما و رسانه در معنای عام آن) کم‌تر موضوعی برای تحلیل سیستماتیک پژوهشگران از روند، معانی و تغییرات کودکی فراهم آورده است. سنت‌های مطالعاتی مرسوم در مطالعات کودکی در ایران همچنان به‌صورت غالب بر پارادایم‌ها و دستورالعمل‌های سنتی‌تر استوار است و تحولات اخیر معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و مسئله‌شناسانه را در این حوزه کم‌تر مورد توجه قرار می‌دهد.

آثار و جایگاه مهم فرهنگ در بساختن کودکی تمرکز بیش‌تر بر سنت‌های مطالعاتی را می‌طلبد که زیست و زندگی روزمره‌ی کودکان را در متن‌ها و میدان‌های متنوع ردیابی کند. تنها با نگاهی کل‌گرایانه و بین‌رشته‌ای است که می‌توان توصیف و فهم دقیقی از دینامیسم‌های کودکی مدرن در ایران به‌دست آورد و موقعیت تغییر یافته‌ی آن‌ها را در جامعه شناسایی کرد. (ذکایی، ۱۳۹۵: ۱۰-۱۲) اما رویکرد پژوهش در مطالعات کودکی در مورد موضوعات مرتبط با رسانه می‌تواند کودک‌محور و یا رسانه‌محور باشد یعنی در یکی کودک موضوع اصلی و رسانه زمینه بررسی است و در دیگری برعکس. البته در نهایت همین بافت‌های کودکی هستند که معانی را شکل می‌دهند. آن دسته از کاربردها و تأثیرات رسانه نیز به نوبه خود به تجربیات کودکی و جوانی شکل می‌بخشند.

رویکردهای کودک‌محور به کودکی و رسانه

رویکرد کودک‌محور توجه ما را به سمت بسیاری از پارامترهای زیست‌جهان‌های کودکان جلب می‌کند. دست‌آخر رسانه تنها بخشی از کالاهای مصرفی موجود در خانه، بخشی از گزینه‌های رقیب برای فعالیت‌های اوقات فراغت و بخشی از منابع تأثیرگذاری را پوشش می‌دهد. این رویکرد از این جهت که رسانه را در بافت مورد بررسی قرار می‌دهد ارزشمند است. چون با «قرار

دادن رسانه‌ها در جای درست» تا حد زیادی از بار هیجان‌ات کاذب پیرامون رسانه‌های جدید (چه خوش‌بینانه و چه بدبینانه) می‌کاهد و به همین دلیل برای اجتناب از شیء انگاشتن کودک در رابطه با رسانه (در قالب اصطلاحاتی چون معتاد، نرد و فن) شایسته است.

در زیست جهان کودکان خانه محل اصلی استفاده کودکان سنین پایین‌تر از رسانه محسوب می‌شود و همچنین مکانی مهم برای نوجوانان است، اگرچه بافت گذاری استفاده خانگی از رسانه در مقایسه با مدرسه و بافت‌های مربوط به گروه هم‌تایان نیز اهمیت زیادی دارد.

مطالعات کودکی با نقد رویکردهای تقلیل‌گرایانه‌ی زیستی و روان‌شناختی و با اختیار کردن منظری بین‌رشته‌ای و ترکیبی کودکان را نه همچون عاملان و کنشگرانی بالقوه و در حال شدن، بلکه فی‌نفسه مقوله‌ای مهم و قابل مطالعه در نظر می‌گیرد. در این سنت به این سؤالات کلیدی پاسخ داده می‌شود که تلقی، اندیشه و بازنمایی نسبت به کودکان و کودکی چه سیر و تحولی را طی کرده و آثار این تلقی و بازنمایی در زندگی روزمره‌ی کودکان چه بوده است. در این سنت در کنار وجوه زیستی و شناختی مؤثر بر حیات و تجربه‌ی کودکی به ابعاد تاریخی، فلسفی، اجتماعی، ادبی و حقوقی که بر درک ما از آن تأثیر می‌گذارد نیز توجه شده است. مطالعات کودکی با فراتر رفتن از رویکردهای خطی و مرسوم روان‌شناختی رشدی و جست‌وجوی پارادایم‌های سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حقوق بشر و مانند آن، کودکی را نه تنها مقوله‌ای محلی و ملی، بلکه موضوع پژوهشی مهمی در سطح بین‌المللی می‌داند و به تأثیر ساختارها و فرآیندهای بین‌المللی بر زندگی و فرهنگ کودکان توجه نشان می‌دهد. (وودهد، به نقل از ذکایی، ۱۳۹۵: ۲۰)

برساخت‌گرایی اجتماعی و فرهنگی از جمله رویکردهایی است که بافت و زمینه زندگی کودک برای بررسی اثرات رسانه را مورد توجه قرار می‌دهد، آنچه در ذیل این رویکرد قرار می‌گیرد و امدار طیفی از حوزه‌های مطالعاتی و رشته‌های آکادمیک مانند مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی و تعامل‌گرایی نمادین است. در این دیدگاه کودکی را باید حاصل سازه‌های فرهنگی و زبانی دانست. تلقی‌ها و تجارب ما از این سازه تابع متن اجتماعی، بین فردی و ضرورتاً همراه با محدودیت‌های خاص خود است. درک ما از کودکی، به‌عنوان سازه‌ی برآمده از تحولات جامعه‌ی مدرن، بیش‌تر برپایه‌ی وفاق بین‌ذهنی و تبادل تجارب و نوع گفتمان و سطوح مختلف دانش تولید شده (عمومی، علمی، مردم‌پسند و مانند آن) قابل توضیح است تا براساس انطباق با واقعیت بیرونی و عینی. براین اساس، درک کودکی را باید تنها در متن اجتماعی

خاصی که در آن مطالعه می‌شود متصور شد. این فهم لاجرم ادعای صورتی واحد و جهانی از ماهیت کودکی را رد می‌کند و در نتیجه باید از کودکی‌ها و نه از کودکی سخن گفت. (ذکایی، ۱۳۹۵: ۳۶)

جامعه‌شناسی کودکان نیز رویکرد جدیدی نسبت به مسئله کودکی پیشنهاد می‌کند. ادعای اصلی این رویکرد این است که کودکان در بساختن زندگی خود، زندگی اطرافیان و در نتیجه جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند نقش فعال دارند. این رویکرد به‌طور ضمنی تصور قبلی از کودک به‌عنوان موجودی «ماقبل جامعه‌شناسی» را (همچنین تصورات دیگری از قبیل کودک شرور، کودک معصوم، کودک درونگرا، کودکی که به‌طور طبیعی رشد می‌کند، کودک ناآگاه) رد می‌کند.

کورتراپ^۱ (۱۹۹۵) هم ضمن موافقت معتقد است که جامعه‌شناسی جدید کودکی بر این موارد تأکید دارد:

۱- جنبه ساختاری کودکی و عوامل تعیین‌کننده و پویایی آن (به‌جای تلقی طبیعت‌گرایانه^۲ از کودک و پرورش وی)

۲- جنبه رابطه‌ای (که نه کودک را منزوی از دیگران فرض می‌کند و نه مفهوم «خانوار» را برای توصیف اعضای خود کافی می‌داند و رابطه میان این‌ها را شایسته مطالعه می‌داند.

۳- حالا و اکنون. به این معنی که کودک را به‌عنوان یک فرد در همان لحظه در نظر می‌گیرد و روابط و فرهنگ وی را در همان مقطع (نه با نگاهی آینده‌نگر که در آن کوکان اشخاصی هنوز شکل نگرفته و نماینده‌ای از فرد بالغی که قرار است بشوند تلقی می‌شوند) بررسی می‌کند.

۴- کودک به‌عنوان امری نرمال و روزمره و نه امری نامعمول و مسئله‌دار. (لیوینگ استون، ۲۰۰۲)

این امر نیازمند یک تعهد روش‌شناختی نسبت به عرصه اجتماعی کودکی به‌عنوان مکان‌هایی واقعی است که در آن معنای واقعی تولید می‌شوند نه اینکه این عرصه‌ها را فانتزی یا تقلید از «واقعیت» (یا همان دنیای آدم‌بزرگ‌ها) تلقی کنیم.

البته تأکید بر فعال بودن کودکان، و نه منفعل دیدن آن‌ها، سیاسی‌سازی کودکی را نیز به همراه دارد. چون کودکی دیگر نه تنها یک امر جمعیت‌شناختی است بلکه نوعی طبقه‌بندی

1 Qvortrup
2 naturalistic

اخلاقی نیز محسوب می‌شود که رکن اساسی پروژه استفاده از ظرفیت کودکان هنگام توزیع منابع اجتماعی است (کورتراپ، به نقل از لیوینگ استون، ۲۰۰۲: ۱۵).

همانطور که پروت و جیمز اشاره می‌کنند: «اگر کودکان تعبیرگرانی توانمند از کنش‌های اجتماعی خودشان هستند و اگر واقعاً فرهنگی مختص به خود دارند پس مطالعه تعاملات میان کودک و بزرگسال دیگر یک فرایند جامعه‌پذیری محسوب نمی‌شود بلکه فرایند همگن‌سازی فرهنگی و تعامل اجتماعی معنی‌دار است. نه صرفاً یک واکنش یا اعلام وصول.» فرایند همگن‌شدن کودکان با فرهنگ مصرف‌کننده تجربه شده توسط آن‌ها فرایندی بی‌مسئله نیست. بلکه برعکس، در آن بُرمی خوردند و معانی مختلف و تداعی‌های مبادلات تجاری و رسانه‌ها را در شرایط و بافت زندگی خود مورد پردازش قرار می‌دهند. به طور منظم کالاها و رسانه‌ها را به والدین و اطرافیان خود معرفی می‌کنند. (باکینگهام، ۲۰۱۰: ۷۴)

با در نظر گرفتن اینکه اجتماعی‌سازی کودکی نه‌فقط برای آماده‌سازی برای آینده بلکه به‌منزله کسب نوعی احساس خود بودن به‌عنوان یک کودک و احساس تعلق داشتن به گروه‌های هم‌تابنیاد و پروراندن هنجارها و کاربست‌های کودک‌بنیاد است. عجیب به نظر می‌رسد که جامعه‌شناسی کودک توجه بسیار کمی به مبحث رسانه مبذول داشته است. شاید دلیل این امر این بوده که تمرکز اصلی بر شناختن، و حتی تجلیل کردن فرهنگ‌هایی باشد که کودکان برای خود خلق می‌کنند یا شاید به دلیل این پیش‌فرض فرهنگی باشد که ارتباط رودررو واقعی‌تر و مؤثرتر از ارتباطات از طریق رسانه است. یا شاید هم به این دلیل است که معتقدند تأثیرات اجتماعی برحسب کانال، فرم، یا بافتی که این نوع بازنمایی‌های نمادین از طریق آن‌ها منتقل می‌شوند تغییری نمی‌کند. شاید هم به خاطر نوعی نخبه‌گرایی پنهان است که در کل رسانه را به‌عنوان موضوعی غیر مهم، غیر جذاب و مسئله‌ای که توجه را از موضوعات مهم‌تر دور می‌کند رد می‌کند. دلیلش هرچه که باشد به‌هرحال این کودک بازنگری‌شده جامعه‌شناختی که به‌عنوان عامل (و نه به‌عنوان ابژه) تلقی می‌شود، نوعی کودکی بلاواسط را زیست می‌کند (کودک سرخوش و بی‌غمی که با دوستانش در پارک بغلی لی‌لی بازی می‌کند نه آن کودکی که با هدفون مشغول گوش دادن موسیقی است یا در اتاق خود تلویزیون تماشا می‌کند). میان مطالعات جوانی و مطالعات رسانه خطوط رابط قوی‌تری نیز مشاهده می‌شود، گرچه تمرکز ویژه این دو معمولاً بر رسانه‌های معین (مثلاً موسیقی) و یا مخاطبانی معین (مثلاً فرهنگ‌های ضد جریان اصلی و یا گرایش به مقاومت در برابر جریان اصلی) است و این تمرکز

به قیمت نادیده گرفتن دیگر کاربردهای رایج تر و معمولی تر تمام می شود. (لیوینگ استون، ۲۰۰۲: ۱۷)

محققی که برای دیدگاه‌های کودکان ارزش قائل است و می‌خواهد تجربه زیسته آن‌ها را درک کند راغب است در مورد اینکه کودکان چگونه زندگی روزانه خود را درک، تعبیر و احساس می‌کنند و با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، اطلاعات بیشتری کسب کند. اگر کودک را به‌عنوان یک شخص قبول کنیم [پی بردن به] ماهیت تجارب زندگی کودک تبدیل به موضوع اصلی می‌شود. (گرین و هال، ۲۰۰۵)

همانطور که پروت و کریستنسن می‌گویند «به جای توجه صرف به اینکه جامعه چگونه کودکان را می‌سازد، در دیدگاه جدید کودکان کنشگرانی اجتماعی تلقی می‌شوند که کنش‌هایشان می‌تواند زندگی اجتماعی را شکل داده و حتی آن را تغییر دهد. ماهیت جامعه‌ای که کودکان جزئی از آن به حساب می‌آیند در طول زمان تغییر می‌کند و این امر بر نحوه تجربه کردن دنیا توسط نوجوانان تأثیرگذار است.» (دیویس و اینون، ۲۰۱۳: ۴)

همانطور که جامعه‌شناسان کودکی نشان داده‌اند، کودکان و نوجوانان بیشتر فرصت‌های خود برای ابراز عاملیت‌شان را در فواصل میان فضاها و برنامه‌های زمانی چیده‌شده توسط بزرگسالان پیدا می‌کنند. تأکید ویلیام کورسارو بر این است که کودکان چگونه دنیا را از درون لنز معانی خلق شده در فرهنگ دوستان و هم‌تایان نگاه می‌کنند. (لیوینگ استون و سفتون، ۲۰۱۶: ۳۳)

با توجه به آنچه گفته شد، مطالعه کودک محور، یعنی فهم ساختار کودکی، تجربه‌ها و عاملیت کودکان، و فرآیندهای پویایی که با بسط زندگی کودک در زمان و مکان مرتبط است. در رویکرد کودک محور، چشم‌انداز جامعه‌شناختی جدیدی بررسی می‌شود که کودکان را در مقام کنشگر اجتماعی می‌بیند و معتقد است ساخت‌های اجتماعی از کودکی جنبه‌هایی از کنشگری کودکان را پنهان کرده است.

رویکردهای رسانه‌محور به کودکی و نوجوانی

رویکرد رسانه‌محور عمده خوراک خود را از پیشرفت‌های فناوری می‌گیرد. برای نمونه وقتی لوفرانس^۱ کودکان دهه ۱۹۶۰ را «نسل تلویزیون»، کودکان دهه ۱۹۷۰ را «نسل ویدئو»،

1 LaFrance (۱۹۹۶)

کودکان دهه ۱۹۸۰ را «نسل بازی‌های رایانه‌ای» و کودکان دهه ۱۹۹۰ را «نسل اینترنت» می‌خواند، انگشت بر تغییری اساسی در ماهیت صفحه نمایش الکترونیک گذاشته (از صفحه تلویزیون محور بر صفحه رایانه محور) که در ادامه در نظریه نسلی بدان می‌پردازیم. رویکرد رسانه محور حساسیت بیشتری به رسانه (یا خصوصیات محتوا و ویژه رسانه‌های مختلف) نشان می‌دهد و رشته تأثیرپذیری را از نوآوری و بازاریابی تا توزیع به داخل خانه‌ها و بعد استفاده واقعی از محصول و در نهایت پیامدهایی که بر کودک و نوجوانان می‌گذارد، دنبال می‌کند. (لیوینگ استون، ۲۰۰۲)

آنچه میان همه تحقیقات رسانه محور مشترک است تمایل آن‌ها به داشتن نگاهی ذات‌گرایانه^۱ به روابط میان نوجوانان و فناوری است. کارهای انجام گرفته با این دیدگاه یا نگاهی ویرانشهری دارند که طبق آن کودکان آسیب‌پذیر توسط این فناوری به استثمار کشیده می‌شوند و یا نگاهی آرمانشهری دارند که طبق آن کودکان برخلاف بزرگسالان دارای قابلیت‌های درونی و طبیعی برای به‌کارگیری فناوری‌ها و پیشرفت کردن از طریق آن هستند. (باکینگهام، ۱۹۹۸) مهم‌ترین نظریاتی که با دیدگاه رسانه محور پیرامون رابطه کودکان و نوجوانان و فناوری نگاشته شده‌اند، نظریات نسلی هستند که برخلاف رویکردهای کودک محور عاملیت را به کودکان نمی‌دهند و رسانه را دارای ارزش مستقل و اثرگذار بر آنان تلقی می‌کنند.

• نظریه نسلی

انسان‌ها طراحی شده‌اند تا نه تنها تکنولوژی‌های جدید طراحی کنند، بلکه آن‌ها را به نسل‌های بعد منتقل کنند. ما انسان‌ها، بیش از هر حیوان دیگری، دائماً شکل محیطمان را تغییر می‌دهیم. و مغز ما از طریق تجربه، به خصوص تجربه‌های نخستین، دوباره سیم‌کشی می‌شود و شکل می‌گیرد. هر نسل جدیدی از کودکان انسان در محیط جدیدی که والدینشان ایجاد کردند رشد می‌کنند. هر نسلی از مغزها تجربه‌های نخستین متفاوتی دارند و به نحو منحصر به فردی سیم‌کشی می‌شود که این امر به آن مغزهای جدید اجازه می‌دهد محیط را دوباره تغییر دهند. مغزهای ما می‌توانند تنها در طول چند نسل به نحوی اساسی تغییر کنند. یادگیری ما در هنگام کودکی با یادگیری‌مان در بزرگسالی تفاوت دارد. یادگیری مهارت جدید برای افراد بالغ دشوار، کند و مستلزم توجه متمرکز است. کودکان، ناخودآگاهانه و بدون زحمت یاد می‌گیرند.

به همین دلیل، هر نسل جدید به سرعت تمامی نوآوری‌های اندوخته گذشته را اغلب بدون اینکه حتی بداند، کسب می‌کند. این تغییرات نسلی موتور نوآوری فرهنگی است، و برای تغییرات تکنولوژیک اهمیت خاصی دارد. اما تغییرات نسلی فراتر از تکنولوژی می‌روند. آن‌ها تغییراتی کاملاً اختیاری نیز ایجاد می‌کنند، مثل تغییرات تاریخی از زبان یا رقص یا پوشش عصر الیزابت تا زبان و فرهنگ دوران ما. حتی، در دوران نوسنگی، تزئینات سفال در طول نسل‌ها تغییر می‌کرد. تغییرات نسلی می‌تواند با سرعت‌های مختلف در زمان‌ها و مکان‌های مختلف رخ دهد. مطمئناً این تغییر هم‌اکنون بسیار سریع به نظر می‌رسد، اما یکی از ویژگی‌های کلی و فراگیر رشد انسان است. این واقعیت که کودکان بسیار سریع و ناخودآگاه یاد می‌گیرند، و اطلاعات فرهنگی را به نحو کارآمدی جذب می‌کنند، خود موجب انتقال نوآوری‌ها به نسل بعد می‌شود. اما برخی شواهد نیز نشان می‌دهند که کودکان، و به‌ویژه نوجوانان، اغلب سردمدار تغییرات تکنولوژیک و فرهنگی‌اند. (گوپنیک، ۱۳۹۸: ۲۸۳-۲۸۰)

نظریه نسلی عموماً نشئت گرفته از رویکردهای ساختارگرایانه است که بر تجارب و موقعیت منزلت نسلی تأکید دارد. این سنت مطالعاتی بیش از آن که در جست‌وجو و شناسایی عوامل زمینه‌ای مؤثر بر تجارب کودکان و یا نگرش به کودکان باشد بر اهمیت روابط و نگرش‌های نسلی تأکید دارد. در این طیف پژوهشی روابط نسلی می‌تواند تأثیرات بالقوه و یا بالفعل، تفاوت‌های طبقاتی، جنسیتی، قومیتی و یا فضایی و مکانی را تحت‌الشعاع قرار دهد و به شکل‌گیری هویت‌های ویژه در گروه‌های مختلف کودکان بینجامد. علاوه بر این، از آنجاکه در این دیدگاه کودکی به درجاتی واکنشی به قدرت بزرگسالان نسبت به کودکان دیده می‌شود، قابلیت زیادی برای تحلیل شکاف‌ها و نابرابری‌های اجتماعی فراهم می‌کند. در رویکرد نسلی به کودکی، شکاف نسلی و قدرت نابرابر بین بزرگسالان و کودکان مرزهای تعریف کودکی را می‌سازد و تجربه‌ی هر نسل از کودکان منحصر به فرد است (ذکایی، ۱۳۹۵: ۳۲). نظریه نسلی به‌عنوان چارچوب، متغیرهای ارتباطی برای کودکان را بررسی می‌کند تا ببیند چطور هر نسل با استفاده از فناوری رسانه‌ای متفاوت بالغ شده است. نظریه نسلی بیان می‌کند که ویژگی‌های یک نسل به واسطه رویدادهایی ساخته می‌شود که در حین بالغ شدن آن نسل به وقوع می‌پیوندد. (کندانیز، ۱۳۹۵: ۴۹) ست استیونز و دیوید ویتس در کتاب همه دروغ می‌گویند با مثال‌هایی نشان می‌دهند افراد یک نسل علایق و جست‌وجو و لایک یکسانی از خود در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهند. (استویز و دیوید، ۱۳۹۸)

نوجوانان نسل امروز کلمه‌ای جدید می‌خواهند؛ کلمه‌ای که به نوظهور بودن آن‌ها احترام بگذارد؛ کلمه‌ای که ساعت تاریخ عرفی را حول محور برنامه زمانی خودشان دوباره راه اندازی کند. نام نسل هزاره به برتری تکنیکی آن‌ها اذعان می‌کند، بی‌آنکه به صراحت، آن‌ها را در چنین واژگانی تعریف کند. این نامی است که اشاره می‌کند این نسل رو به رشد می‌تواند به کجا برسد- نسلی که نسخه معیوبی از نسل‌های پیشین «رونق تولد^۱» و نسل ایکس (X) نیست؛ بلکه نیروی جدید تاریخ و غول نسلی است که به مراتب بیش از آنچه والدین و معلمان امروزی و در حقیقت بیشتر کودکان امروز جزئیّت تصور آن را داشته باشند، پیامد دارد. (هو و اشتراوس به نقل از کندانیز، ۱۳۹۵: ۴۹)

اشتراوس و هاو نسل را چنین تعریف کرده‌اند: «گروه هم‌عصری که طول آن تقریباً معادل طول یک مرحله از زندگی است و مرزهایش را شخصیت گروه همسان معین می‌کند». آن‌ها شخصیت گروه همسان را نیز چنین معرفی کرده‌اند: «شخصیت نسلی با ۱. موقعیت مشترک سنی، ۲. باورها و رفتارهای مشترک، ۳. درک عضویت در نسل مشترک تعریف می‌شوند. (کندانیز، ۱۳۹۵: ۶۰-۶۴)

ویلیامز^۲ و کاپلند^۳ درک عضویت در نسل مشترک را در رابطه نسل با ایکس و تصاویر رسانه‌های جمعی از این آن عصر بررسی کردند. آن‌ها رسانه را مرجعی برای نسل توصیف نمودند: «در بعضی موضوعها، همه گروه‌های کانونی، نسل خود را از لحاظ تجربه‌های رسانه‌ای و آشنایی با پیشرفت‌های فناوری تعریف کردند که تجربه مشترک همه اعضای این نسل بود.» (کندانیز، ۱۳۹۵: ۵۱)

وقتی به نسل می‌اندیشیم، افراد را در قالب گروه همسن می‌بینیم که دانشمندان علوم اجتماعی آن را «هم‌عصر^۴» می‌نامند. این گروه هم عصر معمولاً تجربه‌های مشترکی دارند؛ چون در عصر و دوره زمانی یکسانی متولد شده‌اند. اشتراوس و هاو، رد آن‌ها را از قرن شانزدهم تا عصر حاضر و تا آینده دنبال کرده‌اند. این چهار نیمرخ نسلی^۵ عبارت‌اند از: نسل‌های مدنی^۶، سازگار^۷، آرمان‌گرا^۱ و واکنشی^۲

1 Baby Boomers

2 Williams

3 Coupland

4 Cohort

5 Generational Profile

6 Civic

7 Adaptive

اشتراوس و هاو نسل GI (متولدان بین سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۴) را به‌مثابه نسل مدنی توصیف می‌کنند. نسل مدنی به افرادی اشاره دارد که سعی داشتند به‌اتفاق هم، اغلب در زمان جنگ، به جامعه خدمت کنند. اگر نظر اشتراوس و هاو درباره خصوصیت نسل مدنی درست باشد، به نظر می‌رسد رادیو در رسیدن این نسل به این ذهنیت مدنی کمک شایانی کرد؛ رادیو کودکان نسل GI را تشویق به گوش دادن داستان کرد.

نوجوانانی که با یک رسانه بزرگ می‌شدند ویژگی‌های آن را فرا می‌گرفتند و همچنان که بالغ می‌شدند تفکر انتقادی‌شان برای ارزیابی اعتبار آن رشد می‌کرد. اغلب آن‌ها بهتر از بزرگترهای خود می‌دانستند که این رسانه چطور کار می‌کند. (کندانیز، ۱۳۹۵: ۵۱-۵۴)

مقاومت کودکان در برابر دیدگاه‌های بزرگسالان ممکن است فرصتی برای کشف دنیا توسط خود آن‌ها تلقی شود. آن‌ها برای این کشف و طرح پیام نسل خود از ابزارهای رسانه‌ای عصر خودشان و نیز از فناوری‌های پیشین و آینده استفاده می‌کنند. نگاه به آنچه کودکان با پیام‌های خود انجام می‌دهند مانند هر دیدگاهی که متمرکز بر مخاطب و واکنش او به پیام است نقش مهمی در درک این فرآیند خواهد داشت. آلان و میال (۲۰۰۱) با تأکید بر اندیشه «نسل به منزله‌ی کلیدی برای فهم عاملیت کودکان» و با استفاده از مطالعات تجربی در مقیاسی جهانی نشان داده‌اند که استفاده از اطلاعات کودکان برای فهم پدیده‌ی اجتماعی کودکی و توجه به چگونگی درک کودکان از تقسیم کار بین خود و والدینشان، این‌که تا چه اندازه خود را در گروه اجتماعی مجزایی در نظر می‌گیرند، چه فهمی از منزلت اجتماعی خود و انتظارات بزرگسالان از شیوه‌ی رفتار مناسب با خود دارند، نقش مهمی در درک کودکی دارد.

مطالعات همچنین نشان‌دهنده این است که تفاوت‌های روشنی میان آنچه هر نسل با تکنولوژی‌اش انجام می‌دهد وجود دارد. به طور کلی، نسل زادوولد، ارتباط رودررو یا تلفنی را ترجیح می‌دهد، اگرچه بسیاری از آن‌ها از ایمیل نیز به طور مستمر استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد که نسل ایکسی‌ها - که نسلی پیچیده و در حال گذار هستند - طالب موبایل و ایمیل هستند، و البته آن وسط‌ها سری هم به چت می‌زنند. نسل شبکه با استفاده از تکنولوژی‌های فراوان موجود، شامل شبکه‌های اجتماعی مانند فیس بوک، چت، اسکایپ، و پیامک، دوره‌ی ارتباطی جدیدی برای خود دست و پا کرد.

دیدگاه جبرگرایانه تکنولوژیکی، الهام بخش نظریات نسلی است. این دیدگاه، اینترنت را نیروی ابتکاری و خلاق می داند که اثرهای عمیقی بر کودکان و جوانان بر جا می گذارد. تکنولوژی، الگوهای جدیدی از ابراز خود، ارتباط با دیگران و انگیزش به وجود می آورد. به کارگیری گسترده تکنولوژی های نوین ارتباطی و اطلاعاتی توسط جوانان چنان اهمیت بنیادینی یافته است که اصطلاحات جدیدی برای نامیدن این نسل تولید شده است. نسل نینتندو^۱، نسل وای^۲، یا نسل هزاره^۳، نسل شبکه^۴ و اهالی دیجیتال^۵ از جمله اصطلاحاتی است که برای نامیدن نوجوانان امروز که از کودکی با رایانه شخصی، اینترنت و تلفن همراه سروکار داشته اند استفاده می شود. (تاپسکات ۱۹۹۸ پرنسکی ۲۰۰۱)

این برجسبها در توصیف گروه بزرگی از نوجوانان که در عصر اینترنت رشد کرده اند و از کودکی در معرض محیط رسانه ای غنی قرار داشته اند به کار برده می شود. این نوجوانان با غوطه ور شدن در این تکنولوژی ها به راحتی از کامپیوتر استفاده می کنند، بازی های آنلاین انجام می دهند و دائماً از طریق ابزارهای الکترونیکی با دوستانشان در ارتباط هستند. این نوجوانان از فضاهای دیجیتال برای تعاملات اجتماعی، ابراز شخصیت خود و تولید و مصرف رسانه ها استفاده می کنند. در دهه اخیر پژوهشگران مصرف رسانه ای در تأیید این دیدگاه زندگی نوجوانان را به صورت خصوصی شدگی رسانه ای در یک محیط چندرسانه ای توصیف می کنند. (لیوینگستون ۲۰۰۱) نسل شبکه یا اهالی دیجیتال نوجوانانی هستند که به دلیل بزرگ شدن با اینترنت و کاربردهای آن ارزشها و گرایشها و رفتارهای متفاوت با پیشینیان خود دارند. (پرنسکی ۲۰۰۱) بومیان دیجیتال یا نسل دیجیتال، نسلی از جوانان محسوب می شود که به واسطه آشنایی و استفاده زیاد از تکنولوژی های دیجیتال، تجربه جدیدی از هویت یابی و ارتباط با خویشان و اجتماع پیرامون دارد. ... از منظری خوش بینانه، مجاورت جوانان با این تکنولوژی ها، عاملی برای رشد و ایجاد فرصت های بیشتر، برای خودابرازی و مشارکت و رشد خلاقیت های

1 Nintendo generation

نینتندو، نام شرکتی چندملیتی تولیدکننده بازی های رایانه ای است، که در سال ۱۸۸۹ در شهر کیوتو، ژاپن تأسیس شد. این شرکت، از معروفترین و قدیمی ترین شرکت های بازی های کامپیوتری به شمار می آید. گیم بوی، نینتندو (ان ای اس)، سوپر نینتندو، گیم بوی ادوانس، نینتندو ۶۴، گیم کیوب، نینتندو دی اس و وی معروفترین بازی های آن هستند. (برگته از ترجمه فرزانه نزاکتی)

2 Y Generation

3 Millennial Generation

4 Net Generation

5 Digital Natives

آنان تلقی می‌شود. در رویکرد مقابل، این مجاورت زمینه‌ساز ترویج ارزش‌های فردگرایانه، از دست رفتن تعاملات اجتماعی، تضعیف سرمایه اجتماعی و ترویج خشونت و ارزش‌های انحرافی تلقی شده است (ذکایی، ۱۳۸۵: ۱۳۸). که با ویژگی‌هایی مانند وابستگی اطلاعاتی^۱، چندوظیفه‌ای^۲ و تمرکز بر فوریت^۳ شناخته می‌شود (مک‌ماهون و پاسپسیل، ۲۰۰۵).

نسل شبکه شامل افرادی خوش‌بین با روحیه گروهی است که استعداد زیادی در تکنولوژی دارند. غوطه‌ور شدن در این فرهنگ غنی تکنولوژی، مهارت‌ها و علایق نوجوانان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر طبق این دیدگاه این نوجوانان به گونه متفاوتی فکر و اطلاعات را پردازش می‌کنند، تجربیات فعالانه‌ای دارند و با تکیه بر تکنولوژی اطلاعات، برای جستجوی اطلاعات با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند. آن‌ها به کسب مهارت‌های لازم جهت تولید نمایش‌های چندرسانه‌ای مشتاق هستند و می‌خواهند تولیدکننده چندرسانه‌ای هم باشند نه صرفاً مصرف‌کننده آن (پرنکسی ۲۰۰۱) به این ترتیب، اینترنت نسلی از نوجوانان پرورش داده است که دانش و مهارت‌های پیچیده‌ای در زمینه فناوری اطلاعات دارند و این مهارت‌ها، ارزش‌هایی را در آن‌ها برمی‌انگیزد که یادگیری از طریق ایجاد تجربه فرهنگی در فضای دیجیتال را تشویق می‌کنند و ترجیحات اجتماعی خاص خود را دارند.

مفهوم نسل شبکه در دیدگاه جبرگرایانه با اثر تکنولوژی بر جامعه، سازگار است. پیروان جبرگرایی تکنولوژیکی، فناوری را نیروی مستقل نمی‌بینند که محرک تغییرات اجتماعی است. تکنولوژی به خودی خود، بر فعالیت‌های اجتماعی اثر فوق‌العاده می‌گذارد و تغییرات تکنولوژیکی باعث بروز تغییراتی در سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی می‌شوند فارغ از اینکه این تغییرات از نظر اجتماعی مطلوب یا نامطلوب باشند. (مش، ۱۳۹۳: ۱۷) نسل شبکه و گروه نوجوانان بزرگ‌تر نسل آی، مصرف‌کننده مقادیر بسیار زیاد مواد رسانه‌ای هستند به طوری که طبق آمارهای بین‌المللی به نظر می‌رسد که بسیاری از کودکان و نوجوانان تقریباً تمام ساعات بیداری شان را در حال استفاده از رسانه‌ها و تکنولوژی هستند.

براساس نظریه نسلی، تجربه‌ی کودکان ایرانی را در دهه‌های مختلف، برای مثال در سال‌های دهه‌ی شصت که کشور با جنگ، تحریم و کمیابی مواجه بود و اندازه‌ی بزرگ‌تر خانوار منافع اقتصادی و خدماتی کم‌تری را نصیب فرزندان می‌کرد، باید از تجربه‌ی کودکان دهه نود

1 Information connectedness

2 Multitasking

3 Immediacy

که رفاه، قدرت و انتخاب بیش‌تری دارند متمایز دانست. این تمایز معلول زمینه‌های کلان و ساختاری است که با تغییر نوع رسانه حاکم در سطوح مختلف (محلی، ملی و جهانی) تغییر در ارزش‌ها و هنجارها و نگرش‌ها را شکل می‌دهد. در ایران تجربه شناسی نسلی مشخص با نوع قالب رسانه در دو مقاله «رسانه به‌مثابه ابژه نسلی: بررسی نقش مصرف رسانه بر هویت نسلی» (کنعانی و همکاران، ۱۳۹۸) و «رسانه، ابزاری برای دسته‌بندی نسل‌ها در ایران» (جعفرزاده‌پور، ۱۳۹۶) نگاشته شده است که نسل کودک و نوجوان و از سال ۱۳۸۵ به پنج در آن‌ها دیده نشده است. جدول زیر دسته‌بندی این دو پژوهشگر از نسل‌ها در ایران را نشان می‌دهد.

سن	دوره نسلی	رسانه دوران هویت‌یابی	ابژه نسلی دوران هویت‌یابی	گروه‌های فرعی نسلی	گروه‌های سه‌گانه اصلی نسلی
+۷۰	۱۳۲۵ و بیشتر	رادیو-روزنامه	کودتای ۲۸ مرداد	نسل سختی	سالمندان
-۷۰	-۱۳۳۹	رادیو-روزنامه-تلویزیون	قیام ۱۵ خرداد و تجربه پهلوی	نسل انقلاب	میانسالان
-۵۵	-۱۳۵۳	رادیو-تلویزیون ضبط‌صوت	تجربه رژیم پهلوی و انقلاب	نسل جنگ	
-۳۰	-۱۳۶۵	تلویزیون-ویدئو-کامپیوتر	تجربه جنگ و شرایط پس از جنگ	نسل اول (نسل زادوولد)	جوانان
-۲۹	-۱۳۷۶	ویدئو-ماهواره-اینترنت-وبلاگ-موبایل-بازی رایانه‌ای	جهانی‌شدن-بهبود شرایط اقتصادی	نسل دوم (نسل گمشده ایکس)	
-۱۸	-۱۳۸۵	شبکه اجتماعی مجازی-موبایل هوشمند	تسریع و تسهیل ارتباطات و گسترش شبکه جهانی	نسل سوم (نسل رفاه)	
۱۰	۱۳۷۷				

رویکرد نسلی ما را به تبیین‌های ذات‌گرایانه در قبال کودکان و رسانه‌های مجازی می‌رساند، در ادامه مثال‌هایی از تبیین رفتار کودکان و نوجوانان با رویکرد نسلی را می‌بینیم:

- گرین و همکارانش درباره نسل نینتندو و شیوه‌ای که به نظر می‌رسد کودکان و نوجوانان عاشق کامپیوتر شده‌اند صحبت می‌کنند. آن‌ها احساس می‌کنند که کامپیوتر «مال آن‌هاست» و در نتیجه کامپیوتر به نسل آن‌ها تعلق دارد راشکوف، نسل دور صفحه تلویزیون^۱ را

توصیف می‌کند. جوانانی که در دنیای میان تلویزیون و کامپیوتر متولد شده‌اند و می‌توانند مطالب زیادی درباره انطباق در دنیای پست‌مدرن به بزرگسالان بیاموزند (مایلز، ۱۳۹۱: ۱۲۱-۱۲۳).

- گریفیلد معتقد است، فناوری‌های امروزه، تحولات عظیمی را در نحوه تفکر نوجوانان ایجاد کرده‌اند. با نسلی لذت‌گرا مواجهیم که زندگی‌اش در هیجان کار با رایانه خلاصه شده و خطر گسستن از آنچه مابقی دنیا آن را دنیای واقعی می‌نامند، آن‌ها را تهدید می‌کند. (گریبنفیلد، ۲۰۰۹)

- در سال ۲۰۰۸، مرکز پژوهشی و مشاوره‌ای کمپانیان جنرا گزارشی منتشر کرد درباره تأثیرات اینترنت بر روی جوانان. این مرکز برای تهیه‌ی این گزارش با کودکان نسل وب، شش هزار نفر از گروهی که آن‌ها را «نسل وب» می‌نامید - کودکانی که با اینترنت بزرگ شده‌اند - مصاحبه کرد. پژوهشگر ارشد این مرکز در گزارشی نهایی نوشت «غوطه‌ور شدن در دنیای دیجیتال حتی بر شیوه‌ی دریافت اطلاعات در این نسل هم تأثیر گذاشته. آن‌ها هنگام مطالعه‌ی یک صفحه الزاماً آن را از چپ به راست و از بالا به پایین نمی‌خوانند بلکه در عوض بعضاً از یک خط به خط دیگر می‌روند و دنبال اطلاعات مورد علاقه‌ی خودشان می‌گردند. (کار، ۱۳۹۸: ۲۹ و ۳۰)

- جوان‌های متولدشده بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ یعنی گروهی که تونگی آن را iGen نامیده، تفاوت‌های قابل توجهی در مقایسه با نسل هزاره - نسل پیش از خودشان - نشان دادند. به نظر می‌رسد یکی از بزرگ‌ترین و نگران‌کننده‌ترین تغییرات در سلامت روانی iGen ها، اضطراب باشد. تونگی می‌نویسد: "نرخ افسردگی و خودکشی نوجوان‌ها به سرعت در حال افزایش بوده و از قرار معلوم به نظر می‌رسد دلیلش افزایش زیاد اختلالات اضطراب است. اغراق‌آمیز نیست اگر iGen ها را در آستانه‌ی بدترین بحران سلامت روان در دهه‌های اخیر بدانیم." (نیوپورت، ۱۳۹۷: ۹۶)

- وقتی بنوا دونیزه لویس روزنامه‌نگار در مجله‌ی نیویورک تایمز این اضطراب فراگیر شده بین نوجوان‌ها را مورد بررسی قرار داد، توضیح داد که گوشی‌های هوشمند یک نشانه‌ی ثابت بین فرضیه‌های متعددی است که قابل قبول به نظر می‌رسیدند. او می‌نویسد: «بچه‌های مضطرب قطعاً قبل از اینستاگرام هم وجود داشته‌اند، اما خیلی از پدر و مادرهایی که با آن‌ها صحبت کرده‌ام، عادت‌های دیجیتال فرزندشان را تا حد زیادی عامل اضطراب‌های آن‌ها می‌دانند؛ پاسخ‌های بی‌وقفه به پیام‌ها، پست گذاشتن در شبکه‌های اجتماعی و دنبال کردن

مداوم کارهایی که دوستانشان انجام می دهند و با فیلترهای مختلف روی شبکه های اجتماعی می گذارند».

دونیزه لوپس تصور می کرد که خود نوجوان ها این تئوری را به عنوان گله و شکایت مرسوم از پدر مادرها رد می کنند اما چنین اتفاقی نیفتاد. «در کمال تعجب دیدم که نوجوان های مضطرب این موضوع را تأیید می کردند». یکی از دانش آموزانی که در یک مرکز درمان اضطراب با او مصاحبه کرده بود، این موضوع را به خوبی بیان می کند: «شبکه های اجتماعی به چیزی تبدیل شدن که ما نمی توانیم بدون وجودشون زندگی کنیم و این داره دیوونه مون می کنه!»

دونیزه لوپس به عنوان بخشی از گزارشش، با جین تونگی که می خواست توضیح بدهد از اول قصد متهم کردن گوشی های هوشمند را نداشته، مصاحبه ای ترتیب داد. تونگی گفت که فکر می کند این نتیجه گیری، نوعی توضیح بیش از حد ساده برای پیامدهای منفی سلامت روان در نوجوان ها باشد، اما در نهایت این تنها توضیح مناسب آن دوره بود. خیلی از عوامل بد تأثیرگذار - از رویدادهای استرس زای عصر ما گرفته تا افزایش فشار تحصیلی قبل از افزایش ناگهانی اضطرابی که حوالی سال ۲۰۱۱ شروع شد - قبلاً هم وجود داشته اند. تنها عاملی که تغییر کرده بود، تعداد نوجوان هایی بود که گوشی های هوشمند شخصی داشتند. (نیوپورت، ۱۳۹۷: ۹۶ و ۹۷)

- سعدی پور نیز در کتاب خود اشاره می کند که تأثیر فضای مجازی بر روابط بین نسلی عبارت است از: * متنوع شدن شبکه های اجتماعی نوجوانان فراتر از مدرسه و همسایگان و در نتیجه کم شدن توانایی والدین در کنترل فعالیت های آنان. * به چالش کشیدن سلسله مراتب در خانواده به دلیل اینکه نوجوانان در خانواده به فردی متخصص تبدیل می شوند و سایر اعضا در مسائل فنی به او تکیه می کنند. * نوجوانان نظارت والدین بر وب سایت ها را که مغایر با خودمختاری خود تلقی می کنند. * شکاف انتظارات به این صورت که والدین توقع دارند از کامپیوتر به منظور بهبود عملکرد تحصیلی استفاده شود و نوجوانان انتظار دارند کامپیوتر زندگی اجتماعی شان را بهبود ببخشد. (سعدی پور، ۱۳۹۳: ۲۵)

معمولاً تحلیل های این رویکرد هم با نگاه بدبینانه نگاشته شده است و همانطور که پیش تر گفتیم با نگاهی جبرگرایانه و ذات انگارانه عاملیت کودکان و بافت اجتماعی آنان را نادیده می گیرد.

جمع‌بندی و ارزیابی رویکردها

محیط در حال تغییر رسانه، دائماً پرسش‌های اجتماعی جالبی را در خصوص کاربرد این رسانه‌ها توسط گروه سنی کودک و نوجوان برمی‌انگیزد. البته تا همین چندی پیش رویکرد رسانه محور به بافت اجتماعی کاربرد رسانه (از جمله شیوه‌هایی که با آن رسانه در نسبت با سایر رسانه‌ها بافت‌گذاری می‌شود) توجهی نمی‌کرد. و غالباً تحقیقاتی که با رویکرد رسانه محور نگاشته می‌شدند، تبیین‌های ضعیفی از ریشه‌های اجتماعی تأثیرگذار داشتند. رویکرد کودک محور هم نمی‌توانست تحلیل رسانه‌ای خوبی ارائه دهد. به همین دلیل است که پیشنهاد این مقاله تأکید به مفهوم «محیط رسانه» است تا از مشکلات مربوط به تقدیرگرایی فناورانه (که غالباً تحقیقات مرتبط با رسانه‌های جدید را درگیر خود می‌سازد) خودداری شود.

تردیدی نیست که همپای پیشرفت‌های جدید فناوری مجموعه وسیعی از پرسش‌ها در مورد پیامدها و اهمیت این تغییرات نیز باید در نظر گرفته شوند. بنابراین تحقیقات باید پرده از تعادلی بردارد که بر مبنای آن بافت‌های اجتماعی هم فناوری را شکل می‌دهند و هم توسط آن شکل داده می‌شوند. (لیوینگ استون، ۲۰۰۲: ۱۶) لذا برای تحقیق در مورد تغییرات ایجاد شده در محیط رسانه‌ای کودکان و نوجوانان بایستی نگاهمان را فراتر از رویکردهای رسانه محور و کودک‌محور پیش ببریم.

مشخصاً بحث‌هایی که پیرامون کودکی و جوانی و یا درباره رسانه‌ها و فناوری‌های اطلاعاتی صورت می‌گیرند را می‌توان جزئی از مجموعه وسیع‌تری از نگرانی‌ها دانست که اخیراً زیر عنوان «مدرنیته متأخر» نظریه‌پردازی می‌شوند. نظریه‌پردازان مدرنیته متأخر بر همگرایی چندین فرایند به لحاظ تاریخی باهم مرتبط تأکید دارند که هم در سطح فردی و هم در سطح نهادی فعال‌اند. فرایندهایی که اگرچه لزوماً پیوند خود را با گذشته قطع نکرده‌اند، بلکه گستره‌ای از فرصت‌ها و مخاطرات تازه را در سپهرهای گوناگون زندگی اجتماعی به وجود آورده‌اند. بر همین مبنا گیدنز می‌گوید «نهادهای مدرن از نظر پویایی‌شان و میزان تضعیف عادات و رسوم سنتی و تأثیر جهانی‌شان، با تمام اشکال پیشین نظم اجتماعی فرق دارند» رسانه‌ها و نهادهای ارتباطی مثال بارز این ادعا هستند. خانواده و مدرسه نیز به همینین. (گیدنز، ۱۹۹۱: ۱). اسلوب‌های اجتماعی در حال تکوین مدرنیته اخیر پیامدهای فراوانی برای کودکان و کودکی دارد. همان‌گونه که جنکس (۱۹۹۶) خاطر نشان می‌کند دل‌مشغولی‌ها به کودکی را می‌توان انعکاسی از دغدغه‌های گسترده‌تر بزرگسالان در ارتباط با هویت و امنیت در این عصر پر تغییر و تحول

تلقی کرد. بک به جایگاه ممتاز کودک در بافت فردی سازی و شیوه های جدید صمیمیت می پردازد: «کودک آخرین رابطه اولیه بازمانده قطعی و غیرقابل تعویض است. والدین می آیند و می روند، اما کودک می ماند. هر چیزی که در این رابطه تحقیق پذیر و قابل حصول نباشد، به سمت کودک هدف گیری می شود» (جین کلی، ۱۳۹۶: ۳۹۸)

در این نظریه ها، تغییر از طریق مجموعه ای از «مفاهیم حساس کننده» معنا می شود. این نظریه ها بر تحولات تاریخی بزرگی تمرکز دارند که در حوزه «فردی سازی» و «جامعه ریسک» رخ داده است. همینطور در حوزه مفاهیم تخصصی دیگری که مربوط به بحث ما می شوند مثل «دموکراتیزاسیون خانواده» و «آموزشی سازی زندگی روزمره» به عنوان راه های تفکر در مورد وضعیت رو به تغییر خانواده و مدرسه، و «پروژه خود» به عنوان راهی برای تفکر دوباره در مورد هویت به عنوان کاری لازم الاجرا. (لیوینگ استون و سفتون، ۲۰۱۶: ۲۲ و ۲۳)

روشی دیگر برای درک ایده کودکی در بحران از دریچه تئوری اجتماعی مدرن اخیر ارائه می شود. جامعه شناسانی چون بک، گیدنز و باومن برآنند که مشخصه مدرنیته اخیر پیدایش رابطه ای جدید بین فرد و اجتماع است. گیدنز استدلال می کند که همگام با کم اهمیت شدن رسوم نظم صنعتی، هویت یابی خود به پروژه ای تأملی تبدیل می شود. «تذ فردی ساختن» که مشخص کننده مدرنیته اخیر است این وظیفه را بر دوش افراد می گذارد که مسئولیت تهیه و حفظ شرح حال زندگی خود را بر عهده بگیرند. (جین کلی، ۱۳۹۶: ۳۹۴)

جامعه مخاطره آمیز یا جامعه خطر دیدگاهی است که توسط اولریش بک جامعه شناس شهیر آلمانی در قالب کتابی با همین عنوان (منتشر شده به سال ۱۹۸۶)، ارائه کرده است. به باور اولریش بک پیدایی مخاطرات اجتماعی را می باید با اقتصاد جهانی نوین و الکترونیک، همبسته دانست. جامعه مخاطره آمیز جهانی، انسان ها را به نحوی فزاینده، هم درگیر مخاطرات محلی، ملی و جهانی زندگی شخصی و حرفه ای شان نموده و هم بر شدت آسیب پذیری آن ها افزوده است. امروزه ما با مخاطراتی سروکار داریم که به لحاظ اجتماعی، فضایی، اخلاقی و از حیث نظام و پیامدها با مخاطراتی که نسل های پیشین با آن ها مواجه بودند، تفاوت دارند. جامعه مخاطره آمیز ارجاع به جامعه ای دارد که در آن زندگی اجتماعی ما مملو از تهدیدات و مخاطراتی شده است که ساخته دست انسان ها هستند. هر قدر تکنولوژی در جامعه بیشتر باشد، زندگی ما پیش بینی ناپذیرتر می شود، یعنی پیامدهای ناخواسته بیشتری پدید می آید. پیشرفت های فنی و تمدنی اگرچه مزایای زیادی دارند ولی دارای اثرات جانبی منفی نیز

می باشند. یعنی چیزی که خود ما خلق کرده ایم علیه ما کار می کند. پس میزان آسیب پذیری انسان ها در جامعه امروزی که به تعبیر اولریش یک «جامعه مخاطره آمیز» است، بیشتر شده است. ریسک همواره یکی از ویژگی های عام و دائمی جامعه بشری بوده ولی در جامعه امروز، ریسک هم فراگیرتر و هم بیشتر شده است. به تعبیری در جامعه مدرن، انسان ها هم به طور عینی و هم به طور ذهنی، بیشتر با ریسک مواجه هستند. به نظر یک انسان ها در جامعه مدرن شاهد برگشت مجدد عدم یقین و عدم قابلیت کنترل در زندگی هستند ولی این ریسک ها، مخاطرات ناشی از علم و تکنولوژی هستند. (بک، ۱۹۹۲)

گفته می شود پیامد این همه، احساس پایدار عدم ثبات و حتی بحران است (بحران اقتصادی، خانوادگی، آموزشی، مذهبی، بحران در بازنمایی سیاسی و در محیط طبیعی). این بحران همراه است با احساس فراگیر ناامنی شخصی و فقدان ناراحت کننده اعتماد به نهادهایی که وظیفه شان حل این مشکلات است. در همین حین، رسانه به عنوان یکی دیگر از مجموعه نهادهایی که به طور همزمان جای خود را تثبیت کرده و قدرت خود را از طریق کانال های روزافزون و پلت فورم ها پخش کرده است، به شکل فزاینده ای بر معنایی که ما از جهان خود دریافت می کنیم تأثیر می گذارد. در نتیجه این موارد ما در محاسبات پیچیده تر ریسک غرق می شویم و تنها انرژی خود را صرف تلاش برای اداره آن می کنیم. البته این نیز گفته شده که افراد حین انجام این کار فرسوده می شوند چون اطلاعات بر روی هم تلبار می شود، تصمیمات پیچیده باید اتخاذ شود، و اولویت های سختی باید تنظیم شوند. (لیونیک استون و سفنون، ۲۰۱۶: ۲۲)

ملاک قراردادن تئوری مدرنیته متأخر، به گونه ای سازنده، به تغییر جایگاه کودک و تداوم این تغییر درون نسخه های جدید خانواده اشاره می کند. خانواده هسته ای مدرن تا حد زیادی خانواده های گسترده نسل های پیشین را از دور خارج کرده است و پیوند و ارتباط با اعضای خانواده ی گسترده ممکن است به لحاظ طبیعی اندک و ناچیز باشد، چراکه الگوهای کاری تغییر می کنند و افراد تحرک اجتماعی پیدا می کنند. به عقیده نظریه پردازان اجتماعی مدرنیته متأخر روابط شخصی کم کم جای خود را به «شیوه های جدیدی از صمیمیت» می بخشند. حرکت به سمت «روابط ناب و خالص» که در آن نسل های جدید از عادت های مرسوم و متداول دست می کشند و روایت ها شرح حال های گزینشی فردی و اختصاصی مبتنی بر تعهد صرف نسبت به همدیگر را بسط می دهند. (جین کلی، ۱۳۹۶: ۳۹۷)

قطعاً در اینجا فردی سازی صرفاً به معنی بهادادن به عاملیت تعریف نشده است. اولریش بک و الیزابت بک-گرنشایم مفهوم «فردگرایی نهادی شده» ایجاد کرده‌اند و منظور آن‌ها این است که دولت (به همراه سازمان‌های پرشمار تنظیم‌کننده، نظارتی و سازمان‌های دولتی/خصوصی که بخشی از قدرت دولت از طریق آن‌ها اعمال می‌شود) در اعمال خود پیش فرض‌هایی درمورد اینکه افراد چه چیزی باید بدانند و چه باید بکنند و داشتن چه چیزهایی حق آن‌ها و یا نیاز آن‌هاست دارند. از طرف دیگر، فردی‌سازی عبارت است از فروپاشی فرم‌های اجتماعی سابق (برای مثال شکنندگی روزافزون مقولاتی چون طبقه و جایگاه اجتماعی، نقش‌های جنسیتی، خانواده، محله و...). (از طرف دیگر) نیازهای جدید، کنترل‌ها و محدودیت‌ها جدیدی بر افراد اعمال می‌شود. ازدیاد و تراکم اعمال تنظیم‌کننده در جوامع مدرن بر هیچ‌کس پوشیده نیست. این اعمال شبیه به یک کار هنری پیچیده و هزارتو مانند هستند که به معنای واقعی کلمه از گهواره تا گور همراه ما هستند. خلاصه اینکه پیچیدگی جامعه امروز، فرد را بی‌کفایت ساخته (درست عکس مفهوم «فرد خودکفا» که نتولبیرال‌ها آن را گرامی می‌دارند و به معنای انتخاب‌های بیشتر و اعمال محدودیت‌های کمتر بر افراد است. (لیوینگ استون و سفتون، ۲۰۱۶: ۲۵)

فردی‌سازی به مشخصه اصلی مدرنیته متأخر تبدیل شده است. افراد از طریق این فرایند و دیگر فرایندهای مرتبط با آینده‌ای نامعلوم و به طرز فزاینده‌ای پرخطر مواجه می‌شوند و این درحالی است که هرچه بیشتر پیوند خود را با هنجارهای تثبیت شده‌ای که فرزندان خود را، طبق سنت مرسوم، براساس آن‌ها تربیت کرده‌اند، می‌گسلند. فناوری‌های دیجیتال دیگر به هیچ‌وجه تنها منابع ایجاد تغییر در جوامع ثبات‌گرا نیستند. بسیاری از ابعاد حیاتی کودکی در حال تغییرند: ارزش‌های تثبیت شده در حال رنگ باختن هستند و سنت‌ها در حال بازنگری‌اند و این مسئله اعتماد افراد به آینده را متزلزل می‌کند و آن‌ها را مجبور می‌کند تلاش‌های خود برای کنترل خطرهای پیش‌رو را دوجندان کنند. نزد نوجوانان امروزی امکان کار، مسافرت، روابط، هویت و سبک زندگی تنوعی بیش‌ازپیش پیدا کرده است. اما درعین حال نوجوانان با احساس ناامنی و عدم قطعیت روزافزونی مواجه‌اند که در ترکیب با نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی نتیجه‌ای جز این ندارد که آن‌ها شاید هرگز فرصت بهره‌مندی از فرصت‌هایی که به نظر می‌رسید در انتظار آن‌هاست را پیدا نکنند. (لیوینگ استون و سفتون، ۲۰۱۶: ۳۹ و ۴۰)

مفهوم کودکی در بحران توسط مفسران معاصر شرح و بسط داده شده است. کتاب پالمر (۲۰۰۶) با عنوان کودکی مسموم: چگونه دنیای مدرن به کودکان ما آسیب می‌زند و آن چه برای مقابله با آن از دست ما برمی‌آید، بر آن است که تغییرات فناورانه طی ۲۵ سال گذشته تأثیر گسترده‌ای روی زندگی مدرن گذاشته است. عوارض جانبی تغییرات فرهنگی معجون مسمومی را تولید کرده است که به رشد اجتماعی، عاطفی و شناختی کودکان آسیب زده است. پالمر تأکید دارد که مصرف‌گرایی عنصر کلیدی این معجون است. کودکان عادت کرده‌اند که خوشبختی را با لوازم فرهنگ مصرفی و ماهیت خواستنی و آرزومندانه الگوهای مصرفی یکی بگیرند؛ خواستن چیزها، خریدن چیزها و داشتن چیزهایی که خریداری شده‌اند، اهمیت به‌جا در زندگی کودکان پیدا کرده‌اند و مفاهیمی از این دست را که خوشبختی واقعاً چیست و چه طور می‌توان به آن دست یافت تحریف کرده‌اند. (جین کیلی، ۱۳۹۶: ۳۸۵)

به‌نظر کانینگهام شکاف بزرگ رویکردهای معاصر نسبت به کودکی، در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم شروع به پدیدارشدن کرده‌اند. قرارگرفتن کودکان در معرض فرهنگ بصری، مصرف‌گرایی و فناوری‌های جدید امکان حفظ یک کودکی آرمانی در مفهوم رمانتیک آن را دشوار می‌سازند. در این دوره حقوق کودکان به تدریج افزایش می‌یابد؛ نخست حقوق مربوط به کودکی اما حالا به‌عنوان فرد، درخواست مبنی بر این که با آن‌ها بیش‌تر مانند بزرگسالان رفتار شود - با دسترسی به امتیازات و لذات دنیای بزرگسالی البته نه دنیای اشتغال. دوم این که کانینگهام در اظهارنظری خردمندانه چنین نتیجه می‌گیرد که ریشه تنش‌های فعلی در کشاکشی قرار دارد که بین ایده کودک به‌عنوان شخصی دارای حقوق از یک سو و از سوی دیگر میراث رمانتیسیسمی که بر حق کودک بودن کودکان تأکید می‌کند، درگرفته است. از این منظر «بحران» معاصر در کودکی را می‌توان به‌صورت برخورد بین روایت‌های متضاد و متناقض از کودکی تعبیر نمود. جاذبه نیرومند آرمان رمانتیک و واقع‌بینی اسلوب‌های فرزندپروری معاصر ظاهراً فضایی ناهماهنگ و بی‌تناسب خلق کرده که به طیفی از صداها ناهم‌خوان و پیام‌آوران یأس و استیصال امکان بروز می‌دهد. (کانینگهام به نقل از جین کیلی، ۱۳۹۶: ۳۹۲)

توجه به مدرنیته متأخر به‌عنوان ابزاری برای استحکام بخشیدن به رویکردهای کودک‌محور و رسانه‌محور موجب می‌شود بتوانیم از مزایای هر دو رویکرد بهره‌مند شویم و درعین حال بر محدودیت‌های هریک فائق آییم، آنهم نه تنها از طریق فهم اینکه هرکدام از این دو رویکرد

چگونه بخش مهمی از بافت دیگری را تشکیل می دهد بلکه از طریق فهم فرایندهای عام تغییرات اجتماعی که هم محیط رسانه ها و هم محیط کودکان را تحت تأثیر قرار می دهد.

منابع

- استویوز و دیوید (۱۳۹۸)، همه دروغ می‌گویند. ترجمه: بهار علیزاده، تهران: نشر خوب.
- جعفرزاده پور، فروزنده (۱۳۹۶)، «رسانه، ابزاری برای دسته بندی نسل‌ها در ایران»، دوفصلنامه جامعه پژوهی فرهنگی. دوره ۸، شماره ۲.
- جیمز، آلیوس، جنکس، کریس و پروت، آلن (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی دوران کودکی. ترجمه علیرضا کرمانی و علیرضا ابراهیم آبادی. تهران: ثالث.
- جین کیلی، مری. (۱۳۹۶). درآمدی بر مطالعات کودکی. مترجم: علیرضا کرمانی. تهران: نشر ثالث
- ذکایی، محمدسعید. (۱۳۹۵). درآمدی بر مطالعات کودکی در ایران. در همایش ملی کودکی در ایران. تهران: نشر آگاه
- ذکائی، محمد سعید (الف ۱۳۸۵). فرهنگ مطالعات جوانان، تهران: آگه.
- سعدی پور بیابانگرد، اسماعیل. (۱۳۹۳). دنیای دیجیتال با تاکید بر نوجوانان. تهران: جامعه شناسان
- کار، نیکلاس. (۱۳۹۸). اینترنت بامغز ما چه می‌کند؟. مترجم: محمود حبیبی. تهران: نشر گمان
- کندانیز، رز ام. (۱۳۹۳). کودکان و نوجوانان نسل هزاره؛ خانواده و رسانه‌های جمعی. مترجمان: فرزانه نزاقتی، فرج حسینیان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- کنعانی محمد امین و همکاران (۱۳۹۸)، «رسانه به مثابه ابژه نسلی، بررسی نقش مصرف رسانه بر هویت نسلی»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران؛ سال هشتم، پاییز
- کورسواو، ویلیام. (۱۳۹۳) جامعه شناسی کودکی، ترجمه علیرضا کرمانی و مسعود رجبی، تهران: ثالث.
- گوپنیک، الیسون. (۱۳۹۷). علیه تربیت فرزند؛ برای فرزندمان باغبان باشیم یا نجار؟. مترجم: مینا قاجارگر. تهران: ترجمان علوم انسانی
- مابلز، استیون (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی جوانان، روند تغییرات در سبک زندگی جوانان، ترجمه مینا قریب و نعیمه جوان، تهران: جامعه‌شناسان.
- مش، گوستاو اس؛ تلمود، ایلان. (۱۳۹۳). دنیای اجتماعی نوجوانان در عصر اطلاعات. مترجمان: اسماعیل سعدی پور بیابانگرد و مینا آذرنوش. تهران: رشد
- نیوپورت، کال. (۱۳۹۷). مینیمالیسم دیجیتال: یافتن زندگی متمرکز در یک جهان پرهیاهو. مترجم: سمانه پرهیزکاری. تهران: نشر ملیکان
- Beck, Ulrich. (1992). RISK SOCIETY Towards a New Modernity. New York, NY: SAGE.
- Boverie,Rufus (2018). Alost Childhood? How digital age is changing our brain. The student newspaper.N.24

- Buckingham, David & Tingstad, Vebjørg. (2010). *Childhood and Consumer Culture*. London: Palgrave Macmillan.
- Buckingham, D. (1998) Review essay: children of the electronic age? Digital media and the new generational rhetoric. *European Journal of Communication*, 13(4), 557–65.
- Buckingham, D. (ed.) (2008) *Youth Identity and Digital Media*. Cambridge, MA: MIT Press.
- dailymail.co.uk/femail/article-1172690/How-Facebook-addiction-damagingchilds-brain-A-leading-neuroscientists-chilling-warning.html#ixzz1UQfz0w4p (accessed 13 October ۲۰۱۸).
- Davies, Chris & Eynon, Rebecca. (2013). *Teenagers and Technology*. Abingdon, England: Routledge.
- Gadlin, H. (1978). Child discipline and the pursuit of self: an historical interpretation. In H.W. Reese and L.P. Lipsitt (Eds.), *Advances in Child Development and Behavior* (Vol. 12, pp. 231–261). New York: Academic Press.
- Giddens, A. (1991). *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*. Cambridge: Polity Press.
- Greenfield, S. (2009) How Facebook addiction is damaging children’s brains. A leading neuroscientists chilling warning. *Daily Mail*. Available online at: [www](http://www.dailymail.co.uk).
- Livingstone, S. (2007). From family television to bedroom culture: young people’s media at home. In E. Devereux (ed.), *Media Studies: Key Issues and Debates*. Thousand Oaks, CA: Sage, 302–21.
- Livingstone, S. (2008) Taking risky opportunities in youthful content creation: teenagers’ use of social networking sites for intimacy, privacy and selfexpression. *New Media and Society*, 10(3), 393–411.
- Livingstone, S. (2009). *Children and the Internet: Great Expectations and Challenging Realities*. Cambridge: Polity Press
- Livingstone, S., Bovill, M., 1999. Young people, new media: Report of the research project Children Young People and the Changing Media Environment. Department of Media and Communications, London School of Economics and Political Science, London, UK.
- Livingstone, Sonia & Sefton- Green, Julian. (2016). *The Class Living and Learning in the Digital Age*. New York, NY: NYU Press
- Livingstone, Sonia. (2002). **Young people and new media**. New York, NY: SAGE.
- McMahon, M. and Pospisil, R. (2005). Laptops for a digital lifestyle: Millennial students and wireless mobile technologies. In H. Goss (Ed.), (2005). *Ascilite Balance, Fidelity, and Mobility: Maintaining the Momentum*
- Prensky, M., 2001. Digital natives, digital immigrants. *On the Horizon*. 9(5), 1-6.
- Smith, R., and Curtin, P. (1998). Children, computers and life online: education in a cyber-world. In I. Snyder (Ed.), *Page to Screen: Taking Literacy into the Electronic Era* (pp. 211–233). London and New York: Routledge
- Tapscott, D (1998): *Growing up Digital: The rise of Net Generation*, New York: McGraw Hill.

